

گیدنز و «راه سوم»

اکبر رضایا

گرچه آنتونی گیدنز، یکی از بزرگترین نظریه پردازان جهان معاصر به شمار می‌رود، ولی باید دانست که به عنوان «رئیس مدرسه‌ی سیاسی لندن» سیاست‌شناس و سیاست‌ورز نیز محسوب می‌شود. دانش ژرف، روشن‌بینی و انعطاف‌پذیری او در مقوله‌ی سیاست، وی را به حد «مفکر متفکر» و مشاور والای «تونی بلر» نخست‌وزیر کنونی انگلستان، برکشیده است. کتاب «راه سوم» یا «نوسازی سوسیال دموکراسی» محصول آخرین یافته‌های نظری - تجربی گیدنز است که در ۱۹۹۹، در اختیار سیاست‌پژوهان قرار گرفت. چنین پیداست که دو مترجم ایرانی، یکی در لندن، اکبر رضایا و دیگری در تهران، منوچهر صبوری کاشانی - مترجم سایر آثار گیدنز - بی‌خبر از هم، و به‌طور هم‌زمان، اقدام به ترجمه‌ی کتاب گیدنز کرده‌اند. آنچه در پی می‌آید، نوشته‌ای است از رضایا برای آشنایی با آراء گیدنز. گفتنی است که «راه سوم» به همت نشر پژوهش شیرازه، با برگردان صبوری کاشانی منتشر شده است.

کمونیسم، مسائل رویارویی کشورهای صنعتی را مورد ارزیابی قرار داده و راه‌کارهایی ارائه کرده است، با این همه از کشورهای عقب‌مانده نیز می‌توانند از این تجربیات بهره‌گیرند. در وهله‌ی نخست ممکن است آراء «گیدنز» به علت خوش‌بینی بر حد، از نظر جهان در حال پیشرفت، قیاس مع الفارق باشد، اما معتقدم که این آراء از جهاتی حائز اهمیت بوده و با تجربیات کنونی جهان، چه عقب‌مانده و چه پیشرفته، خوانایی تنگاتنگ دارد. از لحاظ تاریخی، «گیدنز»، نجات سوسیال دموکراسی را در تجدیدنظر سیستم اعتقادات آن می‌داند. در این برداشت، آینده را به روی ما باز انگاشته و بر تصمیم‌گیری‌ها در انتخاب راه تأکید می‌کند. بنابراین، از اعتقاد به فلسفه‌ی جبر، پرهیز دارند. در راستای این تفکر، تاریخ از منظر وی به صورت خطی ادامه یافته و با تکیه به وجود ضمنی تر، آنتی‌تز و محصول ترکیب آن‌ها سن‌تز، تحول تاریخ در مسیر حرکت تکاملی قرار دارد. از نقطه‌نظر سیاسی، با توجه به آزادی انتخاب راه، تکیه بر دموکراسی و ارج نهادن به فرد، تصمیم‌گیری از سواکز قدرت به تمام سطوح جامعه انتقال یافته، و در نتیجه، تمام افراد با احساس مسئولیت در سرنوشت خود دخیل می‌شوند. افراد، ضمن رسیدن به اهداف جامعه‌ی خود، در ارتقاء اعتماد به نفس و یادگیری فرد محنت‌کرده و از طریق شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و کار دسته‌جمعی به همبستگی اجتماعی در سطح محلی و در نهایت، به رضایا، مترجم.

جنگ، و اصرار آمریکا برای قطع استعمار کهنه، باعث بروز جنبش‌های استقلال‌طلبی در مستعمرات ملل اروپایی شد و از طرف دیگر اروپای متخاصم را به مسیری کشانید که منجر به تأسیس اجتماع امروزی اروپا گردید. کشورهای عمده‌ی غرب، با کسب تجربیات تلخ گذشته و اثرات مخوف جنگ با پاری اقتصادی آمریکا در راه همکاری‌های گسترده‌ی اقتصادی، جامعه‌ی و سیاسی قدم نهاد و با تدبیر و تأمل در تحمل آثار دشمنی‌های گذشته، دست دوستی به سوی هم دراز کرده‌اند. بدون تردید، بشریت در جوامع دموکرات غرب جنگ جهانی دیگری را تجربه نخواهد کرد. به نظر می‌رسد بر خلاف صف‌آرایی‌های پایانی قرن نوزدهم، که بالاخره به دو جنگ جهانی منتهی شد، ولی در پایان قرن بیستم مشخصات جای‌شود را به تفاهات و همکاری‌های صلح‌آمیز داده است که با رفاه اقتصادی و دوستی بین ملت‌های قاره اروپا همراه است. اگر راهی برای رفع گرفتاری‌های کنونی که بشریت با آن زوبه‌روست جست‌وجو شود، راه کار اروپا، به احتمال قوی، تنها راه کار تجربه شده‌ای است که الگوی مناطق متعدد جهان می‌تواند باشد. همان‌طور که «پروفسور آنتونی گیدنز» در کتاب خود، «راه سوم»، مطرح کرده‌اند، با تجدیدنظر در ساختار کنونی «سازمان ملل» می‌توان همه‌ی مناطق جهان را در زیر چتر یک سازمان جهانی به روند سپاره‌ای شدن و جهان‌وندی راهبر شده، حرکت آن‌ها را شتاب بخشید. هر چند نویسندگی دانشمند الگوی کار خود را از غرب گرفته است و با توجه به تحولات گذشته در دنیای

اگر تحولات عمده‌ی قرن بیستم را از جنبه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و جامعه‌ی مورد توجه قرار دهیم، بدون تردید جنگ جهانی دوم از این لحاظ مؤثرترین عامل در تعیین سرنوشت و جهت‌یابی آینده‌ی بشریت بوده است. از نظر نظامی، سلاح‌های کشتار جمعی عملاً امکان جنگ‌های گسترده بین قدرت‌های بزرگ را به کم‌ترین حد ممکن تقلیل داده، با انحلال شوروی و هم‌پیمانانش، احتمال این نوع برخوردها را به صفر رسانده است. گرچه در خلال ۵۰ سال بعد از جنگ، بارها دو بلوک متخاصم به رویارویی نظامی نزدیک شدند، ولی در نهایت منطقی پذیرش مساطره آنان را از درگیری نظامی بازداشت. از نظر سیاسی با از بین رفتن فاشیسم و استقرار گسترده‌ی کمونیسم در شرق، تکلیف کشورهای جهان از نظر پذیرش یکی از دو سیستم سرمایه‌ورزی یا کمونیسم معین و آن‌هایی که سرسپردگی این دو را نخواستند، نهایتاً به صورتی، بین این دو قطب به مانورهای سیاسی مشغول شدند تا در پناه یکی، از خطرات دیگری در امان بمانند. به دیگر سخن، جهان از نظر سیاسی به دو قطب متقابل تقسیم شد. ولی پس از وقایع ۱۹۸۹ و انحلال شوروی، جهان به سوی تک‌قطبی میل نمود. هر چند محو کمونیسم در شرق تا حد زیادی در اثر نارسایی این سیستم برای پیشرفت‌های اقتصادی بود، ولی این بدان معنی نیست که غرب از نظر اقتصادی، سیستمی بی‌عیب می‌باشد.

از نظر سیاسی، تحولات درونی کشورها در خلال جنگ، به‌خصوص در اروپای بعد از

واحدهای بزرگتر جامعه کمک می‌کند. کاربرد روش تجربه و خطا اگر در مواردی امکان‌پذیر نیست، با تحول خطی تاریخ در جهت بهبود جوامع تطبیق دارد. اما برای رسیدن به نتیجه مطلوب ارزیابی نتیجه ناشی از کاربرد این سیستم ضروری است. روش‌های سیاسی مورد قبول سوسیال دموکراسی نو چون بر پایه‌ی احترام به فرد است، به یک ساختار جامعه‌ی استواری می‌انجامد که طی آن آزادی فرد، همراه با احساس مسئولیت پایاپای یک‌دیگر، به رشد فرد و ساخت جدید جامعه منجر می‌شود. در اصل فرد با داشتن آزادی در قالب مسئولیت، خود را در ساختاری گسترده‌تر و از آن طریق در حیطه‌ی انسانی خارج از منافع شخصی و تعصب‌آمیز احساس می‌کند. در این شرایط تمام هویت‌ها در هویت انسانی او تحلیل رفته و اختلافات به ندرت در روابط با پیرامون‌اش ضرورت می‌یابند. در پایان، سیاست برای او وسیله است نه هدف.

اقتصاد در این سیستم، مانند سیاست، هم وسیله است و هم مسئولیت. وسیله است که فرد زندگی مادی خود و اطرافیان‌اش را تأمین می‌کند و هم مسئولیت است که ضمن افزایش درآمد خود و در افزایش درآمد ملی و در بهزیستی همگانی مشارکت سازنده دارد. از آنجا که با سیاره‌ای شدن اقتصاد و سرمایه، فرد (و نیز جامعه) در یک بازار جهانی خرید و فروش می‌کند، به کار می‌پردازد، خود را در سیستم تولید جهانی می‌بیند و به صورت جزئی از یک دستگاه عظیم می‌یابد که محصول فعل و انفعالات محنوم گذشته‌ی تاریخی است. طبیعت این اقتصاد که به جای آزمندی و اسراف، بیش‌تر به مصرف و تولید ضروری گرایش دارد جهان‌و‌ند بوده و مصرف را در ارتباط با محیط زیست، و تولید را بر پایه‌ی آن مصرف قرار می‌دهد. طبیعتاً این جهان‌بینی بی‌آمدی چون تصمیم‌گیری‌های استراتژیکی دارد که در سرنوشت نه تنها بشریت، بلکه آنچه به نام طبیعت در اختیار ما قرار دارد، نیز مؤثرند. این‌جاست که نویسنده‌ی کتاب راه‌کارهای منطقه‌ای و اصلاح تشکیلات «سازمان ملل متحد» را مطرح می‌کند. اگر تحولات پایانی قرن گذشته، زمینه‌ی اختلافات عمده و خون‌آلود نیمه‌ی نخست این قرن را پایه‌گذاری کردند، تحولات همه‌جانبه جوامع بشری در نیمه‌ی دوم آن، در به وجود آوردن محیطی که به پایه‌گذاری روند تاریخی قرن بیست و یکم می‌انجامد، نقش مهمی داشته‌اند. تلاش «گیدنز» در تبلور محیط سیاسی و جامعه‌ی کشورهای دنیا برای احراز وظیفه در اداره‌ی سیاره‌ای شدن جامعه‌ی بشری در قرن ۲۱ می‌باشد. با آوردن این وظیفه، نیازمند

جهان‌بینی خاص در سطوح فردی، جامعه‌ی ملی و بین‌المللی در قالب‌های جدید سازمانی است.

از نظر جامعه‌ی، با شکست فاشیسم و ادغام آلمان در جامعه‌ی غرب و کمک آمریکا در نوسازی اروپای فرسوده از جنگ، وضع جامعه‌ی کشورهای غربی به طریقی چشم‌گیر متحول شد. احزاب چپ در بیش‌تر کشورهای غربی، به خصوص در فرانسه و ایتالیا، بسیار قدرت یافتند. غرب به رهبری آمریکا، در برخورد با این تهدید، به مقابله برخاست. و اصولاً طرح «مارشال» در درجه‌ی نخست برای تقابل با این تهدید پایه‌گذاری گردید تا توجه به موارد دیگر. همبستگی ملل اروپا و آمریکا در مقابل تهدید کمونیسم، ایجاد طرح زغال سنگ و فولاد بین کشورهای عمده اروپا تحولی را بوجود آوردند که کشورو‌ندان اروپایی را از «بیش‌تر اروپایی بودن» خود آگاه‌تر کرد. رفت‌وآمدهای بین مردم کشورهای اروپا فزونی گرفت. با استقلال یافتن بیش‌تر مستعمرات اروپا در دیگر قاره‌ها زمینه‌های برخورد گذشته را به استفاده از فرصت‌ها در گسترش تفاهم و همکاری‌های اقتصادی، سیاسی، جامعه‌ی تبدیل کرد. این روند آنقدر سریع، همه‌جانبه و عمیق بود که اثرات مثبت آن به دیگر نقاط چنان تسری یافت که مورد بحث روشنفکران و سیاستمداران خارج از اروپا قرار گرفت. تصور این‌که زمانی نه بیش‌تر از نیم قرن‌های در راه خصومت افزون بر ده‌ها میلیون نفر از ساکنان طرف متخاصم را از پا درآوردند، ولی در عرض نیم قرن، دست دوستی را، چنین که شاهدیم، به هم می‌فشارند. بدون تردید شرایط تاریخی کسانی که تصمیم گرفته‌اند به جای کینه‌توزی، تفاهم را راهنمای آینده‌ی خود کنند، دست‌اندرکار این درس بزرگ تاریخی بشریت بوده‌اند.

به احتمال زیاد، اگر عامل تحولات تاریخ را در جهت پیشبرد جامعه‌ی اروپا و عامل هویت‌های ملی را در جهت گند کردن آن به حساب آوریم، شواهد دال بر پیش گرفتن عامل نخست از عامل دوم می‌باشد.

به هر حال، مباحث کنونی مربوط به سیاره‌ای شدن طرز تفکر ما را در زمینه‌ی جامعه‌شناسی، که به خصوص در این قرن بر محور جامعه دور می‌زند (مثلاً «جامعه انگلستان» و یا «جامعه آلمان» و...) زیر سؤال برده است و به جای آن، به جنبه‌های دیگر زندگی جامعه‌ی توجه نشان داده که از مرزهای ملی فراتر می‌روند و وظایف حکومت‌های ملی را با بوم‌وندی Localities پیوند می‌دهند. هر چند قبل و قال سیاره‌ای شدن، گویای ظهور پدیده‌ای غیرقابل توقف می‌باشند، ولی سرشت

دقیق این پدیده‌ی سرنوشت‌ساز تقریباً گنگ و حل نشده باقی مانده است.

آیا «سیاره‌ای شدن» (جهان‌و‌ندی) غیرقابل توقف بوده و مآلاً به از بین رفتن حکومت ملی می‌انجامد؟ آیا «سیاره‌ای شدن» نام دیگری است برای سازمان‌های اقتصادی چند ملتی؟ آیا این پدیده تحولی منفرد است که بر اساس یک روند اصلی قرار گرفته است؟ آیا «سیاره‌ای شدن» فرهنگ جامعه‌ی همانند جهانی شدن اقتصاد، جهانی خواهد شد؟ آیا نابرابری‌های قدرت اقتصادی که همراه با «سیاره‌ای شدن» می‌باشد، و برخوردهای حاصل از ملت‌و‌ندی را می‌توان با مقررات سیاسی جهانی تسکین داد؟ آیا وجود یک نظم جدید جهانی برای مدت‌ها به صورت خیال خواهد ماند؟ تا چه حد محدودیت‌های ملی، محلی، و یا فردی مقید به سیاره‌ای شدن خواهند بود؟ آیا این پدیده نقش یک نیروی جهانی جبار را ایفا نخواهد کرد؟ سابقه‌ی تاریخی این پدیده چیست؟ آیا اصولاً با تاریخ و قدرت کنونی دول غربی مترادف است و یا این‌که محصول تمدن‌های منطقه‌ای می‌باشد که برای غیر غربی‌ها هم قابل دسترسی است؟ آیا سیاره‌ای شدن تنوع را در سطوح ملی، اجتماعات و فرد تشویق می‌کند و اجازه می‌دهد این‌ها از منابع، تکنولوژی، عقاید و فرهنگ‌های جهانی سود ببرند؟ بالاخره، آیا سیاره‌ای شدن به مفهوم آمریکایی زیستن در مقیاس جهان نیست؟

شاید آینده بهتر بتواند به این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر در این ارتباط پاسخ‌هایی ارائه دهد. ولی با توجه به جنبه‌های گونه‌گون زندگی در نقاط مختلف جهان، که عملاً از مرزهای ملی در می‌گذرند، مرکزیت و یگانگی روال سیاره‌ای شدن عینیت دارد. اما با تمام این احوال، تعدادی چند از روندهای آبرمائی مهم نمی‌توانند تنها روندهای پُر اهمیت زندگانی امروز باشند. ظهور مجدد و خیزش اقلیت‌ها در نقاط مختلف جهان، از جمله «بالکان»، مرکز افریقا و سرزمین‌های روسیه‌ی شوروی سابق که در آن‌ها گروه‌های جامعه‌ی ساخت کلی و هویت‌های آن‌را به مبارزه می‌کشاند، گویای یکی از مسایل رویارویی جریان سیاره‌ای شدن می‌باشد. «هانتینگتون» در کتاب «برخوردها تمدن‌ها» در این باره به بحث پرداخته و با از بین رفتن خطر برخورد غرب با دنیای کمونیست معتقد است که برخورد دیگر تمدن‌ها، به خصوص اسلام، با غرب بزرگ‌ترین تهدید برای صلح آینده است. «فرد هالیدی» در کتاب «اسلام و افسانه‌ی برخورد» در جواب «هانتینگتون» معتقد است که تمدن‌ها شبیه به ملت‌ها، سنت‌ها و جماعات هستند. این‌ها واژه‌هایی هستند که درباره‌ی بار اختیار و

The Third Way

The Renewal of Social Democracy

ANTHONY

GIDDENS

اختراعات مؤثر در شیوهی حمل و نقل و تفوق قدرت سازمانی و نظامی غرب بر دیگر نقاط جهان سرعت و میدان عمل آن چشمگیر شده است. به قول «جفری بلینی» / Geoffrey Blainey وقتی «جباریت بعد مسافت» / Tyranny of Distance/ به برکت پیشرفت‌های علمی، از پا درآمد، جوامع محبوس در محدوده‌های جغرافیای محلی، که اکثراً با زراعت و حداقل تجارت و داد و ستد زندگی می‌کردند و اغلب همانند ژاپن، به سیاست جدائی‌گرایش داشتند، به سیاست دروازه‌های باز معتقد شده یکایک به شبکه‌ی عظیم بین‌المللی پیوستند و از یک زمان، استاندارد و تقویم مشترک تبعیت کردند. شرح جزئیات پیشرفت‌های فنی در امور مخابرات، تلویزیون، ماشین‌های حساب، ارتباطات «اینترنت»، وسایل حمل‌ونقل و اثر شگفت‌انگیز آن‌ها در سیاره‌ای شدن سریع جهان توضیح بدیهیات است. بدان سان که «دیوید هاروی» / David Harvey می‌نویسد: انسان به «تراکم زمان و فضا» دست یافته است. به هر صورت تحولاتی چون گسترش تجارت محلی، فتوحات امپریالیستی که حاصل‌اش نقل و انتقال منابع بین مناطق بوده است، بالاخره تلاش‌های طرفداران دین در اقصا نقاط جهان، جسابه‌جایی جمعیت‌ها، همه‌ایجاد درازمدت تاریخ جهان در هزاره‌های گذشته‌اند که نظریه تحول سیاره‌ای شدن تمام عیار توسط غرب را از اعتبار می‌اندازند.

به هر روی، چنان‌که خانواده در رشد و پرورش اولیه‌ی فرد، فامیل در شناخت هویت خانواده در جامعه و جامعه در استقرار فامیل در متن خود و کشور در ادغام تمام این هویت‌ها در خود ملت را می‌سازد، سیاره‌ای شدن می‌تواند، و باید، با حذف هویت‌های زائد در هم‌آهنگ‌سازی تلاش‌های عمده‌ی جامعه‌ی بشر، انسانیت را در راستای یگانگی، همدردی و جهان‌وندی قرار دهد. در حالی‌که تمام این سلسله مراتب، که می‌توان آن‌ها را قالب‌بندی سازمانی جامعه انسانی نامید، نشان‌گر رشد خطی تاریخ در جهت تکامل مرادفات بین انسان‌ها و بین انسان‌ها با قالب‌های مذکور و مابین آن قالب‌ها، می‌باشند، سیاره‌ای شدن تحولی است همه‌جانبه که می‌تواند ظرف هم‌آهنگ‌کننده تمام فعل و انفعالات کل انسانیت در ارتباط با محیط زیست کنونی مشترک همه‌ی انسان‌ها باشد. این هم‌آهنگی بدون تلاش صادقانه و پی‌گیر کسانی که برای انسانیت، با همه رنگ‌ها و اعتقادات متفاوت به سرنوشتی مشترک قائلند، به دست نخواهد آمد. این مهم نیازمند گذشت زمان بوده و احتمالاً مستلزم قبول زیان از طرف عده‌ای و تحمیل آن بر عده‌ای دیگر می‌باشد. چنان‌که به نظر می‌رسد

حقیقت مورد ادعای آن‌ها جای سخن باقی‌ست و با یک دید نزدیک به هر سنتی متوجه دائمی نبودن آن خواهیم شد.

«بنیامین باربر» یکی دیگر از محققان، در کتاب‌اش به نام «جهاد و دنیای مک‌دونالد» با تأکید بر محدودیت‌های سیاره‌ای شدن به گرایش‌های ایل‌وئندی / Tribalism و تفرقه‌افکنی حاصل از گرایش گذشته‌ی فرهنگی اشاره دارد. او با ارائه‌ی نمونه‌ی جهاد در اسلام در مقابل «عالم مک‌دونالد» / Mc Donald که هر یک در جهت مخالف دیگری در حرکت است، اولی را اخلاقی و زیاده از حد دارای عصبیت و دومی را پویا و بی‌روح توصیف می‌کند. او معتقد است که ما به‌پای شامده‌ی یک الگوی عمومی که اختلافات زندگی جدید را در بر گرفته و آن‌ها را در جهتی هم‌آهنگ سوق می‌دهد، شاهد ظهور انبوه تحولات پیچیده‌ای هستیم که اغلب از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مخالف یک‌دیگرند.

هر چند گسترش این همه سازمان‌های ابرملتی می‌تواند دال بر استحاله‌ی حکومت‌های ملی در سیستم سیاره‌ای جهان باشد، ولی تا آینده‌ای طولانی، نقش کشورها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی بسیار گسترده است. این حقیقت نه تنها درباره‌ی کشورهای پیشرفته‌ی غربی، بلکه در مورد اغلب کشورهای در حال توسعه هم صادق می‌باشد. گسترش همکاری‌های منطقه‌ای چون «اجتماع اروپا» / U. Community و همبستگی تجارت آزاد بین کشورهای آمریکای شمالی یکی دیگر از مواردی است که حکومت‌های ملی مستقلاً تصمیم به ایجاد آن‌ها گرفته‌اند. و حتا وجود سازمان ملل متحد یکی دیگر از جنبه‌های استقلال کشورهایی است که به یاری هم آن‌را تأسیس کرده‌اند تا در حل معضلات بین‌المللی به کمک آن‌ها بشتابند. در واقع حکومت‌ها، با روش‌های گوناگونی به ایجاد تحولات و شبکه‌های جهانی در جهت منافع خودشان متوسل می‌شوند. وجود سازمان ملل، و بازی‌های المپیک با شرکت ۵ قاره و اکثریت کشورهای جهان، بهترین مثال برای همکاری و در عین حال، رقابت اصولی در صحنه‌ی جهان می‌باشد. سه روند قابل رؤیت در این جهان: سیاره‌ای شدن، ظهور ملت‌های جدید و انفجار اقلیت‌ها را نباید به دیده‌ی تحولاتی مستقل نگریست. آن‌ها می‌توانند در کنار یک‌دیگر، در حفظ و رشد جوامع به طرق متفاوت، ولی هم‌آهنگ کارساز گردند.

البته سیاره‌ای شدن، برعکس آنچه تصور می‌شود، یک پدیده‌ی نوینی نیست، بلکه از ۲۰۰ سال پیش، همزمان با تحولاتی مانند: صنعتی شدن و گسترش بازار جهانی و

که هر قدر درس تاریخ فراگیرتر باشد اجبار ما به قبول آن به همان نسبت غیرقابل گریزتر است. آن‌طور که بیان شد، گیدنز به علت محدود کردن بحث به نوسازی سوسیال دموکراسی تنها به سیاره‌ای شدن، آن‌هم در موارد ضرورت، توجه کرده است. طبیعتاً این پرسش پیش می‌آید که در این شرایط و تفوق غرب در برنامه‌ریزی‌های کلی جهان تکلیف کشورهای در حال توسعه چیست؟ آیا می‌توانند فارغ از این تحولات گسترده، خود به برنامه‌ریزی جداگانه‌ای پردازند که منجر به بهره‌دهی به دنیای غرب نشود؟ اگر نه، راه‌کاری که بتواند آن‌ها را به همراه دنیای پیشرفته به رفاه و امتیاز برساند چه خواهد بود؟

پاسخ بدین پرسش‌ها متضمن شناخت همه‌جانبه تاریخی، سیاسی، اقتصادی و از همه بالاتر فرهنگ کشورهای در حال رشد می‌باشد که خارج از ظرفیت این یادداشت است. ولی به‌عنوان پیش‌درآمد باید گفت: تا ما از تمدن غرب و علت پیشرفت آن، چه از طریق خوردندی و چه از طریق استثمار، و از عقب افتادگی خودمان، چه خود کرده و چه در رابطه با سرمایه‌ورزی متجاوز، شناخت کافی و بی‌تعصب نداشته باشیم در پاسخ به پرسش‌های بالا باز خواهیم ماند.

جان کلام این‌که، مدنیت زائیده‌ی یک سویه و دست‌آورد انحصاری غرب نیست. اگر تمدن‌های قدیمی دست‌اندرکار خشت زیربنایی تمدن انسان نشده بودند و گذشت زمان و تجربه‌ی تاریخی توسط قومی بر این بنا خشتی نهاده بود، به احتمال زیاد، تمدن غرب، چنان‌که بعضی از غربی‌ها (مانند ماکس وبر) آنرا ساخت انحصاری غرب می‌دانند، بدین‌گونه پا نمی‌گرفت. جای خوشترقی و افتخار است که بزرگان ایران‌زمین در ادای وظیفه ملی و انسانی سهم بسیار مهمی در برپایی این بنا داشته‌اند.